

واگذاری صنایع دولتی به بخش خصوصی

به دنبال اعلام واگذاری ۸۰٪ صنایع دولتی به بخش خصوصی، مسائلی در ذهن عوام و خواص جامعه پیش آمده است که قصد داریم یک پرسش علمی و آکادمیک از آنها داشته باشیم. نخستین پرسش این است که آیا مشکل صنایع ما، مدیریت غیرعلمی است یا مالکیت؟ آیا در بخش دولتی و یا در بخش خصوصی، صنایع با مدیریت موفق نداشته‌اند؟

دومین پرسش این است که آیا واگذاری معادل ۱۲۰ میلیارد دلار صنایع دولتی به بخش خصوصی با فرمان مقام رهبری، کاری است در راستای سرمایه‌گذاری و ثبات سرمایه یا نه؟ برای نمونه، در مطبوعات خارجی مطرح شده بود که در قانون اساسی ایران، مکانیزم گنجانده شده است که می‌تواند یک یا چند اصل قانون اساسی را بدون نظر مردم یا نمایندگان مردم نقض کند؟ این بدان معنی است که عملاً از نظر سرمایه‌گذاران چیزی به نام قانون اساسی وجود ندارد. بنابراین نه تنها برای بخش خصوصی قضاسازی نمی‌کند، بلکه برای نفس سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی نیز مفید نیست.

پرسش سوم این است که آیا بورس سهام ما با ظرفیت ۱۲ میلیارد دلار، توان و ظرفیت پذیرش ده برابر این مبلغ یعنی ۱۲۰ میلیارد دلار را دارد؟ آیا عرضه سهام صنایع به بورس، ارزش سهام را کاهش نمی‌دهد؟

پرسش چهارم مربوط می‌شود به روند واقعی اقتصاد مملکت، بدین معنی که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (ارگان نظامی - امنیتی) موفق شده، ظرف چند ماه هفت میلیارد دلار قرارداد ببندد. این نشان می‌دهد این ارگان دولتی در بخش اقتصادی نیز تکمیل می‌شود. از سوی آقای دکتر احمدی نژاد در نامه‌ای از مقام رهبری درخواست کرد که ۵۰ درصد سهام صنایع دولتی به مردم محروم واگذار شود، آن هم با ۵۰ درصد تخفیف و به صورت اقساط.

با توجه به این مطلب که از دیدگاه آقای احمدی نژاد، محروم‌ترین مردم طیف وسیعی هستند، بنابراین آیا این سهام در نهایت توسط سپاه پاسداران ساماندهی نخواهد شد؟ و به عبارتی دیگر از یک دست دولت به دست دیگر دولت نخواهد رفت؟

پرسش پنجم این است که در برخی از مطبوعات خارجی نوشتند که هدف از شورای راهبردی روابط خارجی و واگذاری ۱۲۰ میلیارد دلار صنایع دولتی به بخش خصوصی گامی در جهت میانجی‌گری و کاهش از فشارهای خارجی می‌باشد، تا چه حدی این برداشت واقعیت دارد؟ به این منظور این پرسش‌ها را با آقایان مهندس عزت‌الله سحابی، دکتر احمد مینوری و مهندس بهرام بیانی در میان گذاشتیم که دیدگاه‌های آنان از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

تقدم مدیریت علمی بر مالکیت

گفت‌وگو با عزت‌الله سحابی

ارزش کنونی سهام بورس پایین می‌آید و این به زیان دولت و منافع ملی ماست. صنایع ملی ما در دو دهه گذشته و پیش از انقلاب و حتی در زمان رضاشاه سودآور نبوده، چرا که مدیریت آنها اشکال داشته است. دولتی بودن کارخانجات به خودی خود خالی از اشکالی نبوده است، بلکه اشکال در عدم بهره‌وری و کارآمدی است. در دنیا نیز مالکیت‌های دولتی با مدیریت موفق همراه است. به دلیل فساد دستگاه‌های دولتی از زمان دولت قاجار، پدیده عدم سودآوری سرمایه‌گذاری‌های دولتی شدت بیشتری یافته است. آیا درست است در کشوری که بوروکراسی آن میراث دوره قاجار و پهلوی و بعد از انقلاب است، معادل ۱۲۰ میلیارد دلار سهام کارخانجات را که زیان‌آور می‌باشد به بازار بورس وارد کنیم؟ به نظر من، این با منافع ملی تطابق نمی‌کند. در واقع این صنایع به ثمن بیخس وارد بورس می‌شوند. نکته دوم این است که صنایع دولتی ما به این دلیل فاقد سودآوری بوده است که مدیریتش اشکال

اصل واگذاری کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی اشکال ندارد، ولی جای سوال است که این موضوع هم در برنامه چهارم پیش‌بینی شده بود و هم در برنامه مصوب مجلس چهارم، از یک سو می‌بینیم که برنامه چهارم را مجلس هفتم تصویب کرده است، ولی در نهایت این کار با فرمان رهبری انجام شد. اشکال اول این است که گرچه روند قانونی آن طی نشده است، با وجود این با خشنودی به آن نگاه می‌کنیم. ۹۰-۸۰ درصد این صنایع در طی سال‌های گذشته زیان می‌دادند، یکی از ضوابط بورس این است که تعیین نرخ سهام هر موسسه را براساس سودآوری پنج سال گذشته آن برآورد می‌کنند، به عبارتی مبنای قیمت‌گذاری روی سهام، سودآوری‌های سال قبل آن است. با توجه به زیان‌دهی کارخانجات

داشته، معمولاً سازماندهی صنایع دولتی ساختارش متصلب است، یعنی شکل مدیریتی آنها، از ۴۰-۳۰ سال پیش تا به حال تغییری نکرده است؛ زیرا که این مدیریت چندان مستول و دلسوز نبوده است.

شما که اصل خصوصی سازی را قبول دارید، شیوه پیشنهادی اجرایی آن چیست؟

برای جبران این دواشکال، به نظر می رسد باید به جای مالکیت این صنایع دولتی، مدیریت آنها را خصوصی و به عبارتی مدرن کنیم و آن را مقدماً سودآور نماییم تا برای خصوصی کردن آماده شود.

آیا موسسه هایی هستند که مدیریت صنایع را علمی و مدرن کنند؟

موسساتی در دنیا هستند که فقط کارشان مدیریت است و بدون این که مالکیت صنعت را داشته باشند براساس قراردادهایی با دولت، مدیریت آن را مدرن و نوسازی می کنند. در سال های ۳۴-۱۳۳۳ تا سال ۱۳۴۰ دو کارخانه بزرگ دولتی ایران، نساجی شاهی و چیت سازی تهران بود. آقای ابتهاج رئیس سازمان برنامه بعد از ۲۸ مرداد برای این که کارخانه نساجی شاهی را به سودآوری برساند با موسسه دکتر وینکلر قرارداد بست تا مدیریت علمی و مدرن کارخانه نساجی را در کنار مدیریت ایرانی به عهده بگیرد و ماشین آلات آن را هم نوسازی کند. در واقع تشکیلات دولتی ایرانی سر جایش قرار داشت و موسسه آلمانی هم همکاری می کرد. رئیس کارخانه مهندس جناب، آدمی منطقی و سالم بود، ولی تشکیلات کارخانه نادرست بود. این موسسه آلمانی (تیم دکتر وینکلر) خیلی از ماشین آلات آنجا را نوسازی و عوض کرد و سالن های جدید ساخت و اصولاً سازماندهی را تغییر داد. بعد از این تغییرات بازده کارخانه در حد استاندارد بالا رفت.

تجربه دیگر، چیت سازی تهران بود که بعد از ۲۸ مرداد وارد مرحله نوسازی شد. در قائم شهر (شاهی) آلمانی ها و در چیت سازی تهران امریکایی ها - با نام شرکت یونایتد مرچنت (Merchant United) - کارخانه ها را مدرنیزه کردند تا این که به سودآوری رسید. برای نمونه، پیش از اقدامات این دو شرکت، هر یک ماشین بافنده با یک استادکار و یک شاگرد کار می کرد. این دو شرکت از طریق تربیت کارگران توانستند هر ده ماشین بافنده را با

یک استادکار و یک شاگرد بگردانند و آنها خودشان به من می گفتند که در امریکا هر سی و شش ماشین بافنده را یک کارگر اداره می کند. در آن زمان نه بورس بود و نه مالکیت خصوصی، اما مالکیت دولتی با یک مدیریت موفق همراه شد. در گذشته، این موسسه ها یا امریکایی بودند یا آلمانی، ولی هم اکنون در کشور خودمان کارشناسان بسیاری را داریم که در رشته مهندسی صنایع چه در ایران و چه در خارج تحصیل کرده و توانایی تغییر و اصلاح در مدیریت ها را دارند. یک بار به آقای شافعی - وزیر صنایع وقت - پیشنهاد کردم که شما به جای این که کارخانه های دولتی را از طریق بورس و یا گفت و گو و قرارداد واگذار کنید،

بہتر است در ابتدا مدیریتش را مدرنیزه و اصلاح کنید. ایشان گفتند این پیشنهاد خوب است ولی با مشکلاتی روبه روست و بعد هم که در دولت جدید آقای هاشمی این قضیه پیگیری نشد. نکته دیگری که به نظر من لحاظ نمی شود این است که کارخانجات دولتی معمولاً کارخانجات بسیار بزرگی هستند و دارایی های نامشهود بسیاری دارند. دارایی های نامشهود، دارایی هایی است که معمولاً در ترازنامه ها نوشته نمی شود. بخش عمده این دارایی ها زمین کارخانه است که معمولاً یک دهم این زمین مختص به تأسیسات کارخانه می باشد، مثلاً کارخانه ای را می شناسم که موسسه ای آن را خرید، زمین های بسیار آن را قسمت بندی، خیابان بندی و مسکونی

کرد و به قیمت هنگفتی فروخت. این دارایی نامشهود در ترازنامه مالیاتی کارخانه نمی آمد. دارایی نامشهود دیگری هم به نام سرقفلی وجود دارد. کارخانه دیگری بود که ۵۰-۴۰ سال پارچه های کتان تولید می کرد و تولیدش هم مشهور و سرتاسری شده بود. اسم این محصول و کارخانه سرقفلی پیدا کرده بود و این درآمد نامشهود هم در ترازنامه مالیاتی وارد نمی شد. نکته

دیگری هم هست که مربوط به پس از انقلاب می شود که کارخانجاتی دولتی با دلاری معادل هفت تومان تأسیس می شد، اما موقع فروش در حالی که دلار امروز ۹۲۰ تومان است با همان دلار هفت تومان حساب می کنند. در بورس سهام، بازار آزاد و بخش خصوصی باید ارزش را به قیمت آزاد آن حساب کرد، که این هم محاسبه نمی شود و این زیان دیگری است که به سرمایه گذاری ملی وارد می شود.

به یاد دارم کارخانه ای به مبلغ ۲۴۰ میلیون تومان فروخته شد، در حالی که ده برابر بیشتر



صنایع ملی ما در دود دهه گذشته و پیش از انقلاب و حتی در زمان رضاشاه سودآور نبوده، چرا که مدیریت آنها اشکال داشته است

باید به جای مالکیت این صنایع دولتی، مدیریت آنها را خصوصی و به عبارتی مدرن کنیم و آن را مقدماً سودآور نماییم تا برای خصوصی کردن آماده شود

خصوصی سازی یا رشد ارگانیک بخش خصوصی: دو راهبرد متفاوت

گفت‌وگو با آقای احمد میدری

برای شما و همکارانتان در نشریه چشم‌انداز ایران آرزوی توفیق دارم. از ویژگی‌های برجسته این نشریه گستردگی مطالب و موضوعات آن است. نشریات روشنفکران دینی کمتر به مسائل اقتصادی و نظام بین‌الملل توجه دارند، اما خوشبختانه نشریه چشم‌انداز ایران در ضمن پرداختن به مسائل فرهنگی با موضوعات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز توجه وافر دارد. امیدوارم این نشریه بتواند سال‌ها به کار خود ادامه دهد و جامعه ایران و روشنفکران از ثمرات آن بهره‌بردارند. تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی، از موضوعات بسیار مهم است و باید جریان اصلاح‌طلب و روشنفکران در آن تأمل بیشتری داشته باشند، اما به نظر من، سطحی و بدون نقد و بررسی از آن عبور می‌شود. آنچه‌آن بر ضرورت خصوصی‌سازی تأکید شده است و می‌شود، با واگذاری شرکت‌های صدر اصل ۴۴ گام بلندی در توسعه اقتصادی کشور برداشته خواهد شد که چگونگی بازرگاری آن اساساً مورد توجه قرار نگرفت. من فکر می‌کنم به دلیل اجماعی که بر سر تغییر این اصل در بین سیاست‌گذاران و اقتصاددانان به وجود آمد، همگی دچار نوعی پراگماتیسم شدند، نوعی از عملگرایی که بازرگاری اصل ۴۴ قانون اساسی را مطلوب می‌داند، بنابراین به شیوه تغییر آن توجه نشد. آنها معتقدند تغییر این اصل آن قدر برای اقتصاد کشور مطلوب است که نباید فکر کرد که این روش درست است و مطابق با قانون اساسی است یا خیر. اما همان‌گونه که اشاره کردید، اگر ما برای اصلاح قانون اساسی، مسیری که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است را طی نکنیم، موضوع بی‌ثباتی قوانین و مقررات به وجود می‌آید. یکی از مهم‌ترین عواملی که مورد توجه سرمایه‌گذار داخلی و خارجی می‌باشد این است که قوانین از چه ثبات و قوامی برخوردارند. در اقتصاد یکی از مولفه‌های فضای مناسب کسب و کار، ثبات قوانین است. بانک جهانی، مطالعاتی در این زمینه انجام داده و گزارشی را در سال ۲۰۰۵ با عنوان "محیط بهتر سرمایه‌گذاری برای همه" (Better Investment Climate for every one) منتشر نموده است.

در همه کشورها ثبات قوانین یکی از مهم‌ترین عناصری است که اقتصاددانان، تصمیم‌گیران و سرمایه‌گذاران به آن توجه می‌کنند و اگر ما این ثبات قوانین را نداشته باشیم، به عنوان عنصری نامطلوب از آن یاد می‌شود و یک عامل مختل‌کننده محیط کسب و کار محسوب می‌گردد.

قوانین، بویژه قانون اساسی باید از ثبات

بخش خصوصی واقعی در ایران بسیار کم است. انباشت نقدینگی عظیم و بی‌سابقه‌ای که نزد بخش خصوصی ما وجود دارد، عمدتاً محصول تجارت، خرید و فروش زمین یا قاچاق و پول‌شویی است

در سیر خصوصی‌کردن اگر نخست، دارایی‌های نامشهود؛ دوم، تفاوت قیمت ارز و سوم، کارگران اضافه‌مورد توجه قرار نگیرند، صددرد به زیان منافع دولتی، منافع عمومی و ملی است

عمومی و ملی است

ارزش داشت. مقصود این است که بدون تغییر مدیریت و اصلاح سازماندهی اشکالاتی که گفتم ذاتی این برنامه است. نکته مهم دیگر این که بخش خصوصی واقعی در ایران بسیار کم است. انباشت نقدینگی عظیم و بی‌سابقه‌ای که نزد بخش خصوصی ما وجود دارد، عمدتاً محصول تجارت، خرید و فروش زمین یا قاچاق و پول‌شویی است. کار صنعتی یک سود ملایم مثلاً سالیانه بیست درصد بیشتر ندارد. اینها در بخش تجارت و زمین‌خواری سودهای ۲۰۰-۳۰۰ درصد برده‌اند. این طبقه‌ای که این‌گونه عادت کرده است، به درآمد صنعت چندان قانع نیست. اینها چه می‌کنند؟ طبیعی است که به صنعت به عنوان یک کالای تجاری نگاه می‌کنند. اینها نمی‌خواهند کار و تولید کنند. اینها تلاش می‌کنند که کارخانه‌ای را بخرند، زمین‌هایش را جداگانه بفروشند و ماشین‌آلاتش را هم جداگانه. مشکل برخی از کارخانه‌ها این است که به دلیل سازماندهی قدیمی، کارگر زیاد داشتند و اگر مدرن و خصوصی می‌شدند، ناچار بودند کارگرها را کم کنند. در هیئت پنج‌نفری مهم از قانون حفاظت صنایع - که بنده عضو آن بودم - مدیری می‌گفت در برابر انجمن اسلامی که من را اذیت می‌کرد کارگران کارخانه را زیاد کردم تا مدافع من باشند. بیشتر کارخانه‌های صنایع ملی کارگران خود را به طور قانونی زیاد کرده بودند. البته در ابتدای انقلاب آقای نعمت‌زاده پیشنهادی به شورای انقلاب آورد که برای جلوگیری از بیکاری پنج درصد به کارگرهای کارخانه‌ها اضافه کنید. بعدها هم همان‌طور که گفتم مدیرهای دولتی کارگران را زیاد کرده بودند. حال کسی که می‌خواهد این کارخانه را بخرد و خصوصی کند باید به فکر بازخرید این کارگرهای زیادی هم باشد. این بازخرید کردن باعث زیان می‌شود. افزون بر این، مسائل سیاسی - اجتماعی هم ایجاد می‌کند. در دوره آقای هاشمی (۷۰ تا ۷۶) تعدادی از کارخانه‌ها را واگذار کردند که هیاهو و جنجال‌ها و مشکلاتی به بار آورد. در نتیجه خصوصی‌سازی متوقف شد. تا این که

دوباره زمان آقای خاتمی با ضوابط جدیدی شروع شد. مجلس هفتم هم دخالت کرد. بنابراین در سیر خصوصی‌کردن اگر نخست، دارایی‌های نامشهود؛ دوم، تفاوت قیمت ارز و سوم، کارگران اضافه‌مورد توجه قرار نگیرند، صددرد به زیان منافع دولتی، منافع عمومی و ملی است.

وقتی در نظام، فقر و فساد و تبعیض هست، کدام بوروکراسی است که می‌تواند مدیریت‌ها را اصلاح و مدرن کند؟

به نظر من طی طرح یا لایحه‌ای از طریق مجلس یا دولت باید از این موسسه‌های مدیریت علمی و صنعتی استفاده شود. اگر این ملاحظاتی که گفتم انجام نشود، بورژوازی واقعی ملی به وجود نخواهد آمد.



روندی خلاف این است و آنهایی که به خصوصی سازی معتقد بودند، به یک جمع بندی دیگر رسیده اند، مانند استیگلیتز و دیگر کارشناسان سازمان ملل.

در سال های ابتدای انقلاب در حالی ملی کردن را به عنوان ارزش انتخاب کردیم که همه دنیا می گفتند باید به سوی کاهش سهم دولت در اقتصاد رفت. امروزه نیز در حالی استراتژی افزایش خصوصی سازی را انتخاب می کنیم که طیف

عمده ای از اقتصاددانانی که طرفدار این شیوه بودند، با این استراتژی مخالف هستند و طراحان آن تجدیدنظر کرده اند. ما در حالی بحث خصوصی سازی را در ایران مطرح می کنیم که ۲۵ سال از شروع این سیاست در کشورهای در حال توسعه گذشته است، همان طور که می دانید در میان کشورهای در حال توسعه اولین دولتی که بحث خصوصی سازی را مطرح کرد، پینوشه پس از سقوط آئنده بود. به تدریج در دیگر کشورهای در حال توسعه این سیاست پیاده شد. از ۱۹۸۹ و بویژه از ۱۹۹۲ در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق این سیاست اجرا شد. امروز ما تجربه بسیار خوبی از دیگر کشورها در دست داریم که باید بازنگری اصل ۴۴ و به طور کلی سیاست گذر به اقتصاد بازار در اقتصاد ایران با توجه به این تجربه ها صورت گیرد. ما نباید خطایی را که دیگر کشورها مرتکب شدند، مجدداً تکرار کنیم. یک اقتصاددان برجسته به نام ژانوس کورنی (Janos Komai) که استاد دانشگاه هاروارد است، در ۱۹۹۲ کتابی نوشت با عنوان "راه اقتصاد بازار" (The road to market Economy).

برخوردار باشند، اما به دلیل اجماعی که بر سر تغییر اصل ۴۴ به وجود آمده بود شیوه بازنگری اصل ۴۴ قانون اساسی مورد توجه قرار نگرفت. همان طور که در هنگام نگارش اصل ۴۴، اجماع ملی وجود داشت، در بازنگری آن نیز نوعی اجماع ملی وجود دارد. اگر به مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی مراجعه کنید، خواهید دید یکی از اصولی که اختلاف نظر محدودی در مورد آن وجود دارد، اصل ۴۴ قانون اساسی است.

ب یعنی فضای آن زمان این گونه اقتضا می کرد؟

بله، در فضای اول انقلاب شما می بینید هیچ اختلاف نظری در مورد این اصل وجود نداشت. به عنوان یک امر مسلم تلقی می شد. در مشروح مذاکرات خبرگان، بحث بر سر این بوده که آیا زمین های بزرگ کشاورزی را نیز در این اصل بیاوریم یا خیر؟ برخی از افراد مخالفت کردند که کشاورزی را باید از این اصل مستثنا کرد، ولی بسیاری موافق بودند که حتی زمین های بزرگ کشاورزی هم مانند صنایع مادر و بانک ها و بیمه ها دولتی شوند. مانند اجماعی که در تصرف لانه جاسوسی وجود داشت که هم مخالفان جمهوری اسلامی از مارکسیست هایی که جنگ مسلحانه را شروع کرده بودند و تا طیف راست با آن موافق بودند و تنها تعداد انگشت شماری با این کار مخالف بودند. بازنگری اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۸۵ هم مثل اصل ۴۴ قانون اساسی و تسخیر لانه جاسوسی، محصول یک اجماع فراگیر بوده است.

ب این اجماع در ایران در شرایط انجام می گیرد که روند بین المللی کارشناسی

قوانین، بویژه قانون اساسی باید از ثبات برخوردار باشند، اما به دلیل اجماعی که بر سر تغییر اصل ۴۴ به وجود آمده بود شیوه بازنگری اصل ۴۴ قانون اساسی مورد توجه قرار نگرفت. همان طور که در هنگام نگارش اصل ۴۴، اجماع ملی وجود داشت، در بازنگری آن نیز نوعی اجماع ملی وجود دارد

در سال های ابتدای انقلاب در حالی ملی کردن را به عنوان ارزش انتخاب کردیم که همه دنیا می گفتند باید به سوی کاهش سهم دولت در اقتصاد رفت. امروزه نیز در حالی استراتژی افزایش خصوصی سازی را انتخاب می کنیم که طیف عمده ای از اقتصاددانانی که طرفدار این شیوه بودند، با این استراتژی مخالف هستند و طراحان آن تجدیدنظر کرده اند

وی در سال ۲۰۰۲ مقاله‌ای نوشت بانام "پس از ده سال" و منظور او ده‌سالی بوده که از نگارش کتابش در سال ۱۹۹۲ گذشته بود. هدف او ارزیابی راهی بود که برای گذر به اقتصاد بازار توصیه کرده بود. اتفاقاً بانک جهانی هم در همین سال کتابی با عنوان (After 10 years) منتشر کرد و منظور آن، بررسی خصوصی‌سازی‌هایی بود که در سال ۱۹۹۲ انجام داده بودند. کارشناسان جهانی در این کتاب تجربه ناموفق گذر به اقتصاد بازار در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق را مستند کردند. کورنی و بسیاری از اقتصاددانان نیز امروزه می‌گویند برای گذار به اقتصاد بازار دو استراتژی داریم: الف: استراتژی خصوصی‌سازی، ب: استراتژی عدم واگذاری شرکت‌های دولتی، همزمان با فراهم کردن فضای مناسب کسب و کار برای رشد بخش خصوصی. نامی که کورنی برای آن استراتژی می‌گذارد "رشد ارگانیک بخش خصوصی" است؛ یعنی این که اگر ما بستر رشد بخش خصوصی را فراهم کنیم، این بخش به تدریج وارد صحنه اقتصاد می‌شود. جوزف استیگلیتز نام این استراتژی را "رشد بخشی خصوصی از پایین" می‌گذارد. به لحاظ تجربی اروپای شرقی و شوروی سابق کشورهایی هستند که استراتژی خصوصی‌سازی را انتخاب کردند. در کشورهای اروپای شرقی همه چیز دولتی بود. من فکر می‌کنم ایران نه مانند اروپای شرقی و نه مانند شیلی در سال ۱۹۷۸ است. شیلی ۱۹۷۸ مانند ایران پیش از انقلاب بوده است. ما میان این دو قرار داریم. این دسته از کشورهایی که حجم دولت در آنها بسیار زیاد است، مانند اروپای شرقی، استدلال می‌کردند که اگر بخواهیم مانند مکزیک، شیلی و برزیل خصوصی‌سازی کنیم، ده‌ها سال یا چندین قرن طول می‌کشد. سهم دولت در کشورهای در حال توسعه مانند شیلی و مکزیک و کشورهای پیشرفته‌ای مثل انگلستان مانند کشورهای اروپای شرقی نبود. برای نمونه در مکزیک ۱۵۰ شرکت بزرگ دولتی به بخش خصوصی واگذار شد.

در شیلی هم صنایع بزرگی چون معادن و بانک‌ها به بخش خصوصی واگذار شدند. در روسیه پس از زمان گورباچف گفته شده که اگر به سرعت انگلستان، مکزیک و شیلی خصوصی‌سازی کنیم، حدود ۲۰۰ سال طول می‌کشد تا بتوانیم دارایی‌های دولت را به مردم انتقال دهیم. در سال گذشته هم مسئول سازمان خصوصی‌سازی خودمان عین همین جمله را گفت که اگر ما بخواهیم خصوصی‌سازی را با روش‌های بسیار آرام انتخاب کنیم، حدود ۲۰۰ سال طول می‌کشد. بنابراین ما باید از روش‌های خیلی سریعی استفاده کنیم. در مقابل تجربه کشورهایی که خصوصی‌سازی سریع انجام دادند مانند روسیه، چکسلواکی و بلوک شرق، تجربه کشورهایی مانند چین، مجارستان و ویتنام و تا حدودی لهستان را داریم که

خصوصی‌سازی نکردند. در چین خصوصی‌سازی صورت نگرفت و دولت، بانک‌ها و صنایعش را اصلاً واگذار نکرد. در بخش کشاورزی کمون‌ها را به یک شکل مالکیت جدید تبدیل کردند، که نه دولتی بود و نه خصوصی. نام آن TVE، (Township and village Enterprise) "بنگاه‌های شهر و روستایی" بود، آنها کمون‌ها را به یک شکلی از تعاونی تبدیل کردند که در واقع مردم در سود آن سهیم بوده‌اند، اما دستمزدها و قیمت کالا توسط دولت تعیین نمی‌شد و سود در همان منطقه به کار گرفته می‌شد، این نوع مالکیت خصوصی نیست؛ چیزی بین دولتی و خصوصی است. ضرب‌المثلی است که می‌گویند چینی‌ها شراب‌های کهنه را در جام نو می‌نوشند. کار آنها همان کار پیشین است، اما گفتند بخش خصوصی وارد فعالیت شود و ما شرکت‌های دولتی و بانک‌ها و بیمه‌ها را دست نمی‌زنیم و کمون‌ها را خصوصی نمی‌کنیم، ولی بخش خصوصی باید به تدریج رشد کند. بخش عمده‌ای از رشد چین در ۲۵ سال گذشته توسط همین بنگاه‌های شهر و روستا صورت گرفته است. اینها از سرمایه‌گذاران خارجی، سفارش کار می‌گیرند. دولت هم در پیوند اینها به کمپانی‌های خارجی نقش زیادی دارد. مطالعه و بررسی‌ای که کردم نشان می‌دهد از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۷ سالی ده میلیون شغل توسط این بنگاه‌ها ایجاد شده است.

استیگلیتز می‌گوید اگر در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هر ایالت چین را یک کشور محسوب کنیم، ۲۰ کشور اول دنیا که بیشترین نرخ رشد را داشته‌اند، این ۲۰ ایالت هستند، همچنین می‌افزاید: نکته مهم این است که این ۲۰ ایالت اصلاً سیاست‌های بانک جهانی را انتخاب نکردند و توانستند بیشترین رشد را داشته باشند. خصوصی‌سازی در این کشور اجرا نشد و نرخ ارز تا سال ۱۹۹۷ دو نرخی ماند و دولت در تعیین نرخ بهره نقش داشت. حتی جابه‌جایی نیروی کار در بین شهرهای چین هم هنوز تحت ضوابط دولتی است. همزمان با این خط‌مشی، آزادسازی‌های مهمی هم صورت گرفته و سرمایه‌گذار خارجی آنجا حضور پیدا کرده است. موضوع مهم این است که آن ایده‌های راکه بانک جهانی و طرفداران سیاست‌های تعدیل توصیه می‌کردند مانند آزادکردن قیمت انرژی و نرخ بهره و ارز و آزادکردن بازار کار، با تفاوت‌های بسیار چشمگیری در چین اجرا شد.

در لهستان هم بسیاری از اقتصاددانان طرفدار سیاست‌های تعدیل و بانک جهانی فشار آوردند که خصوصی‌سازی صورت بگیرد. برای نمونه واگذاری سهام عدالت (Voucher) در لهستان اجرا شد، ولی جنبش همبستگی به رهبری لئووالسا اجازه نداد که خصوصی‌سازی صورت بگیرد. مخالفت جنبش همبستگی، جنبش کارگری و کلیساها باعث شد که جلوی خصوصی‌سازی و این‌گونه سیاست‌ها در

امروز ما تجربه بسیار خوبی از دیگر کشورها در دست داریم که باید بازنگری اصل ۴۴ و به‌طور کلی سیاست گذر به اقتصاد بازار در اقتصاد ایران با توجه به این تجربه‌ها صورت گیرد

در مقابل تجربه کشورهایی که خصوصی‌سازی سریع انجام دادند مانند روسیه، چکسلواکی و بلوک شرق، تجربه کشورهایی مانند چین، مجارستان و ویتنام و تا حدودی لهستان را داریم که خصوصی‌سازی نکردند

تجربه روسیه و بلوک شرق

لهستان گرفته شود. ما این دو تجربه را در اختیار داریم و باید ببینیم در ایران چه کار باید کرد. من استدلال‌های نظری‌ای را که پشت این دو تجربه است مرور می‌کنم؛ استیگلیتز مقاله‌ای در سال ۲۰۰۴ نوشت و شواهد تجربی و دلایل نظری برتری استراتژی رشد از گانیک بخش خصوصی را مرور کرده است و آن را با این مقدمه آغاز می‌کند که ما نمی‌دانیم چرا در اقتصاد، لاک‌پشت‌ها بر خرگوش‌ها برنده می‌شوند. چین، مجارستان، ویتنام و لهستان لاک‌پشت هستند. شوروی، چک و رومانی خرگوش بودند و ظرف مدت ۲ تا ۴ سال تمام دارایی‌های دولت را به بخش خصوصی واگذار کردند. مداخلات دولت در اقتصاد شدیداً کاهش پیدا کرد، سهم دولت از بیشتر از ۸۰ درصد به زیر ۱۰ درصد کاهش یافت و تنها در حد صنایع دفاع در دست دولت باقی ماند، صنایع سنگین خود را نیز واگذار کردند و حتی نفت هم در روسیه و بسیاری از کشورهای به بخش خصوصی واگذار شد. بزرگترین کارخانه تولید نیکل جهان در روسیه به بخش خصوصی واگذار شد، بخش نفت و گاز و بسیاری از صنایع سبک و سنگین واگذار شد، اما هنوز تولید ناخالص این کشور در سال ۲۰۰۵ به اندازه ۱۹۸۹ نرسیده است. پس از هفت سال تجربه افزایش قیمت‌های نفتی، هنوز روس‌ها نتوانسته‌اند میزان تولید خود را به پیش از اصلاحات اقتصادی برسانند. براساس آمار بانک جهانی فقر در تمام کشورهای اروپای شرقی و بلوک شرق به پنج برابر افزایش یافته است.

پرسش این است؛ چه اتفاقی افتاد که این کشورها چنین شدند و تجربه خصوصی‌سازی به یک فاجعه انجامید. استدلال‌هایی ارائه شده و به نظر می‌رسد بیشتر آنها در مورد ایران نیز صادق است اولاً آن چیزی که باعث رشد و پویایی اقتصاد می‌شود، رقابت است؛ رقابتی که دولت بتواند به نمایندگی از جامعه آن را تنظیم کند، یعنی ما در صورتی می‌توانیم رشد اقتصادی و توسعه را تجربه کنیم که مالکیت خصوصی با رقابت همراه شده و یک دولت تنظیم‌کننده (Regulator) وجود داشته باشد. اگر دولت و جامعه مدنی "نارسایی‌های بازار" (Market Failure) را نتواند جبران کند، بخش خصوصی و سرمایه‌داری می‌تواند ویرانگر باشد. به دلیل دولتی شدن اقتصاد ایران پس از انقلاب، قضاوت جامعه ما در مورد نظام بازار خیلی سطحی است. به نظر من نکته قابل توجه، اجماع جامعه ایران در اول انقلاب بر سر دولتی کردن اقتصاد و اجماع کنونی بر سر خصوصی‌سازی است. نگارش اصل ۴۴ محصول تفکر ضد سرمایه‌داری بود. پس از این که ما تجربه اقتصاد دولتی و مشکلات

این دو دهه را از سر گذراندیم، یک تندروی و بازنگری افراطی صورت گرفت و سرمایه‌داری و بخش خصوصی از "زالو" تبدیل به نجات‌دهنده اقتصاد شد. من هم معتقدم که اقتصاد دولتی نمی‌تواند مشکلات اقتصاد ایران و دیگر کشورها را حل کند، اما اقتصاد بازار مقدمات و زیربنایی دارد. ما دنیای غرب را خوب نشناخته‌ایم و این بازنگری ما یک خطای مجدد است. در کشورهای پیشرفته، اگر سرمایه‌داری می‌تواند به توسعه اقتصادی منجر شود و رفاه همگانی را تأمین کند به این علت است که در کنار سرمایه‌داری نهادهای مدنی قوی و دولت مدرن وجود دارد، دولتی که منافع مردم را نمایندگی می‌کند. البته نمی‌گویم در آنجا دولت تنها نماینده منافع مردم است؛ آنجا هم قدرت وجود دارد و منافع غول‌های اقتصادی تأمین می‌شود، قانون ضد تراست امریکا در قرن نوزدهم نوشته شده است تا جلوی انحصارات گرفته شود و حقوق مصرف‌کنندگان تأمین شود. دولت از صنعتگر همان قدر مالیات می‌گیرد که از کسی که در بخش بازرگانی فعالیت دارد. دولت در آنجا توانسته اقتصاد زیرزمینی را در کنترل خود بگیرد و اجازه نمی‌دهد اقتصاد زیرزمینی بر کشور مسلط شود. در ایران دولت فاقد این قدرت است. در ایران، نهادهای مدنی نمی‌توانند دولت و کاستی‌های بازار را تحت نظارت خود در آورند و دست‌کم یک بالانس قدرت به وجود آورند. وقتی رشد بخش خصوصی ایجاد می‌شود، این بخش از قدرت خود استفاده می‌کند تا منافع خود را علیه مصرف‌کنندگان تأمین کند.

برای این که رفاه اقتصادی داشته باشیم، باید هم مالکیت خصوصی، هم رقابت و هم دولتی داشته باشیم که بتواند اینها را کنترل و تنظیم کند. وقتی شما در اقتصادهایی مانند اقتصاد ایران دارایی‌های دولت را به بخش خصوصی منتقل کنید، چون در وضعیت شبه‌انحصار به سر می‌برید، این انحصار از قدرت خود علیه مصرف‌کننده استفاده می‌کند. دو مقوله را باید از یکدیگر تفکیک کنیم، یکی مالکیت و دیگری رقابت. مالکیت خصوصی لزوماً با رقابت همراه نیست، انحصار می‌تواند دولتی یا خصوصی باشد. انحصار در بخش خصوصی بدتر از انحصار در بخش دولتی است؛ چرا که دولت به منافع اجتماعی مردم هم توجه دارد. مدیران دولتی عموماً انگیزه کمتری برای سوءاستفاده از انحصار دارند. وقتی شما انحصار دولتی را به انحصار خصوصی تبدیل می‌کنید، به شیوه‌های مختلف انحصارگر خصوصی از قدرت خود برای ضربه زدن به مصرف‌کننده استفاده می‌کند. در صورتی که انحصار دولتی تحت نظارت‌های مختلف

در چین در بخش کشاورزی کمون‌ها را به یک شکل مالکیت جدید تبدیل کردند، که نه دولتی بود و نه خصوصی. نام آن TVE، (Township and village Enterprise) "بنگاه‌های شهر و روستایی" بود، آنها کمون‌ها را به یک شکلی از تعاونی تبدیل کردند که در واقع مردم در سود آن سهیم بوده‌اند، اما دستمزدها و قیمت کالا توسط دولت تعیین نمی‌شد و سود در همان منطقه به کار گرفته می‌شد

موضوع مهم این است که آن ایده‌ای را که بانک جهانی و طرفداران سیاست‌های تعدیل توصیه می‌کردند مانند آزاد کردن انرژی و نرخ بهره و ارز و آزاد کردن بازار کار، با تفاوت‌های بسیار چشمگیری در چین اجرا شد

قرار دارد، انگیزه‌های اجتماعی دارد و دولت از طریق مقررات، آن را به یکسری تکلیف‌ها موظف می‌کند که رعایت آنها در بخش خصوصی بسیار سخت است.

برای نمونه شرکت‌های بیمه ما عموماً دولتی هستند. دولت می‌گوید قیمت شخص ثالث باید این قدر باشد. آب و برق و فولاد و... در قید و بند دولت است. دولت به خاطر حفظ منافع مردم، قیمت‌گذاری کرده و تحمیل‌هایی را وضع می‌کند. بخش خصوصی نمی‌تواند برق و بیمه را به قیمت دلخواه بدهد. وقتی این انحصارات دولتی به خصوصی تبدیل می‌شود، در واقع از انحصار دولتی به یک انحصار دیگر که خصوصی است تبدیل شده‌اید؛ چیزی که در روسیه و چک صورت گرفت. علاوه بر این، معضل مهم دیگری به لحاظ اقتصاد سیاسی دارد و کسانی که دغدغه دموکراسی در ایران دارند نیز باید به آن توجه کنند. وقتی شما انحصار دولتی را به انحصار خصوصی تبدیل می‌کنید، انحصارگر خصوصی در حوزه اقتصاد و سیاست جلوی رقابت بیشتر را می‌گیرد. برای ملموس شدن بحث یک مثال می‌زنم، بانک‌ها و بیمه‌ها در ایران دولتی هستند، دولت اینها را خصوصی نکرد، ولی اعلام کرده که بانک پارسیان وارد بخش بانکی شود، بعد بانک‌های کارآفرین، پاسارگاد و... در صنعت آمدند. در صنعت بیمه هم به همین ترتیب شد. در بخش آموزش نیز همین استراتژی دنبال شد. ما مدارس دولتی خود را خصوصی نکردیم، اما گفتیم مدارس غیرانتفاعی ایجاد شود، هوپیمایی دولتی داشتیم و از سویی به بخش خصوصی هم اجازه حضور دادیم. اگر این کارها را

نکرده بودیم و بانک صادرات را به بخش خصوصی داده بودیم، مالک بانک صادرات چه می‌کرد؟ از همه توان خود استفاده می‌کرد تا جلوی رقابت را بگیرد، چرا که ناگهان دارایی هنگفتی را در اختیار می‌گرفت و از شبکه ارتباط خود استفاده می‌کرد تا جلوی رقابت بیشتر را بگیرد. اگر بانک‌ها و بیمه‌های دولتی خصوصی شده بود، جلوی همین تعداد هم گرفته می‌شد، همان اتفاقی که در روسیه افتاد؛ بعد از این که انحصارات دولتی را به بخش خصوصی دادند، آنها دیگر اجازه رقابت بیشتر و پایین آمدن تعرفه‌ها را ندادند، بلکه محیط را شدیداً انحصاری نگه داشتند، پس از آن هم از قدرت اقتصادی خودشان استفاده کردند تا جلوی انتخابات آزاد را بگیرند. قدرت اقتصادی همه‌جا در تلاش است به قدرت سیاسی متصل شود. در جامعه‌ای که سنت‌های دموکراتیک ضعیف است و نهادهای مدنی قدرت ندارند، قدرت بخش خصوصی در حوزه اقتصاد نمی‌تواند آن کارکردهای اروپا را داشته باشد. در اروپا نهادهای مدنی قوی وجود داشتند. گیلدها

(Guild) از قرن یازدهم در اروپا وجود داشتند. حکومت‌های محلی از ابتدا در اروپا قوی بودند. اینها قدرت اقتصادی را مهار کردند. ما نباید شبیه‌سازی کنیم و بگوییم در اینجا هم سرمایه‌داری می‌تواند همان برکات را داشته باشد. باید باز هم تأکید کنم و بگویم که من نمی‌خواهم بگویم دولت در ایران باید همه‌کاره باشد، بلکه می‌خواهم بگویم کسانی که هم دغدغه دموکراسی و هم توسعه دارند، باید توجه داشته باشند که شرایط خاصی داریم، نهادهای مدنی ضعیف هستند، قدرت خصوصی تمایل دارد که از قدرت سیاسی استفاده کند. هر الگویی که می‌خواهیم برای ایران بدهیم، باید در بستر تاریخی و شرایط خودمان بسنجیم و تأمل کنیم. بسیاری از توصیه‌های اقتصاددانان و روشنفکران دینی در ایران ساده‌انگارانه است، اگر زمانی مرگ بر سرمایه‌داری می‌گفتند، امروز بر سرمایه‌داری می‌گویند. ما باید از هر دو، اسطوره‌زدایی کنیم؛ دولت نجات بخش نیست و می‌تواند فاسد یا سالم باشد. از سویی بخش خصوصی و نظام بازار و سرمایه‌دار هم می‌تواند فاسد یا سالم باشد. ما با اسطوره‌ها سروکار نداریم، بلکه با واقعیت‌ها سروکار داریم. بعد باید ببینیم با این واقعیت‌ها چه می‌توانیم بکنیم و بر این اساس الگو بدهیم.

چرا الگوی روسیه و اروپای شرقی شکست خورد، ولی الگوی چین و لهستان موفق شد؟

دلیل آن این است که در این کشورها رقابت بر خصوصی‌سازی اولویت داشت. بنابراین ما باید به دنبال سیاست‌های رقابت بیشتر باشیم. مشکل‌گشای اقتصاد، رقابت است، تبدیل انحصار دولتی به انحصار خصوصی می‌تواند توالی و پیامدهایی را در اقتصاد ایجاد کند که ضد خصوصی‌سازی باشد، یعنی بخش خصوصی که اموال دولت را در اختیار گرفت، ورود بخش خصوصی تازه را سد می‌کند. در حالی که باید اجازه داد تا بخش خصوصی وارد فعالیت‌ها شود.

علت دیگری هم که گفته می‌شود این است که بستر اقتصاد کشورهایی مثل ما برای صنعتی شدن و رشد بخش خصوصی چندان مناسب نیست. "محیط کسب و کار" در همه کشورها مشکل دارد، در کشورهای در حال توسعه این مشکل دوچندان است. در ایران نیز محیط کسب و کار نامناسب است. منظور از محیط کسب و کار مجموعه شرایطی است که بر عملکرد بنگاه‌ها تأثیر می‌گذارد، اما مدیر به تنهایی نمی‌تواند آنها را تغییر دهد. برای نمونه امنیت، روی سود بنگاه تأثیر عمده‌ای دارد. اگر امنیت نباشد، مدیر بنگاه باید تدابیر امنیتی را به کار بگیرد. کیفیت قوه قضاییه نیز مهم است، اگر قوه قضاییه کارآمد و سالم نباشد، شراکت اقتصادی و

دو مقوله را باید از یکدیگر تفکیک کنیم؛ یکی مالکیت و دیگری رقابت. مالکیت خصوصی لزوماً با رقابت همراه نیست، انحصار می‌تواند دولتی یا خصوصی باشد. انحصار در بخش خصوصی بدتر از انحصار در بخش دولتی است؛ چرا که دولت به منافع اجتماعی مردم هم توجه دارد

همان اتفاقی که در روسیه افتاد؛ بعد از این که انحصارات دولتی را به بخش خصوصی دادند، آنها دیگر اجازه رقابت بیشتر و پایین آمدن تعرفه‌ها را ندادند، بلکه محیط را شدیداً انحصاری نگه داشتند، پس از آن هم از قدرت اقتصادی خودشان استفاده کردند تا جلوی انتخابات آزاد را بگیرند

تعداد بازدید: ۱۳۸۵
تاریخ: ۱۳۸۵
محل: تهران



سرمایه‌گذاری مشترک در اقتصاد شکل نمی‌گیرد. اگر برق و آب کیفیت خوبی نداشته باشد و یا سیستم حمل و نقل مناسب نباشد، قوانین و مقررات در کشور بی‌ثبات باشند، همگی سبب می‌شود هزینه‌های بنگاه بالا برود.

حضور دولت ایران در بخش‌هایی از صنعت و زیرساخت‌ها به دلیل نبودن فضای مناسب سرمایه‌گذاری برای بخش خصوصی است. سهم دولت ایران در بخش‌های بازرگانی بسیار کم است و عمدتاً از فعالیت‌های بخش‌های تولیدی و زیربنایی مالی سهم دارد. در بخش‌های تولیدی ما، محیط کسب و کار مشکل زیادی دارد. در این بخش‌ها اگر شما دارایی را به بخش خصوصی بدهید، بخش خصوصی نمی‌تواند در این محیط کسب و کار، آنها را اداره کند؛ در نتیجه مجبور است دارایی‌های خود را بفروشد و از این فعالیت‌ها فرار کند. برای نمونه صنعت فولاد ما، قابل رقابت با

کشورهای خارجی نیست. وقتی شما این دارایی را به بخش خصوصی منتقل کنید این بخش چه کاری می‌تواند بکند؛ یا باید به دولت فشار بیاورد که تعرفه‌ها را بالا ببرد، یا این بخش را رها کند زیرا در محیط متحول و متشنج سیاسی بخش خصوصی نمی‌تواند سرمایه‌گذاری بلندمدت کند. در حال حاضر مدیر دولتی آن چنان نگران محیط کسب

و کار و اوضاع سیاسی نیست، اگر هم خطر جنگ وجود داشته و منطقه بی‌ثبات باشد یا اسرائیل به لبنان حمله کرده، در محاسبات او تأثیر زیادی ندارد. ولی اگر بخش خصوصی صنعت فولاد را در اختیار گرفت، حمله اسرائیل به لبنان برای او خطر است و نگران سرمایه‌گذاری خود در سال آینده است که مبادا نابود شود. مدیر دولتی از بانک دولتی وام می‌گیرد تا صنعت خود را گسترش دهد. دولت هم به او نمی‌گوید که قرار است جنگ شود. در حالی که بخش خصوصی این عوامل را در محاسبات خود وارد می‌کند. امنیت، عامل مهمی است؛ سرمایه‌گذار صنعتی مثل سرمایه‌گذار تجاری نیست و باید محاسبات پنج‌ساله و ده‌ساله داشته باشد.

با توجه به مطالبی که گفتید چرا بورس ایران با چنین مشکلاتی روبه‌رو شده است؟ آیا به این دلیل است که فعالیت‌های

صنعتی در بورس است و آنها می‌خواهند برای خود افقی پنج‌ساله و ده‌ساله در نظر بگیرند؟ با آن که در همه‌جای دنیا بازار سهام نسبت به نوسانات سیاسی حساس است، در این محیط کسب و کار اگر سرمایه‌ها را به بورس واگذار کنیم چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا سرمایه‌ها جذب بخش صنعت ما می‌شوند؟ یا پس از این که سهام را خریدند، همانند اتفاقی که در روسیه افتاد، فرار سرمایه صورت می‌گیرد؟

در ایران هم انتقال دارایی‌ها مشابه آن کشورها صورت می‌گیرد و خروج سرمایه از بورس و کشور در دو سال اخیر شاهد بسیار خوبی است. از یک سو دارایی‌ها فروخته می‌شود و از سوی دیگر سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت صورت نمی‌گیرد. در این کشورها به این دلیل که محیط کسب و کار با مشکلات و موانعی روبه‌روست، شاهد تبدیل دارایی‌ها خواهیم بود. به نظر می‌رسد در اینجا نیز با جذب نشدن سرمایه و گسترش سرمایه‌گذاری روبه‌رو خواهیم شد و در نهایت مشکلات بیشتری در صحنه اقتصاد خواهیم داشت. به این ترتیب اگر بخواهد در اصل ۴۴ قانون اساسی بازنگری انجام بگیرد و دارایی‌ها به بخش خصوصی انتقال داده شود، نه تنها مشکلی را از اقتصاد ایران حل نمی‌کند، بلکه مشکلات را افزایش خواهد داد.

هر الگویی که می‌خواهیم برای ایران بدهیم، باید در بستر تاریخی و شرایط خودمان بسنجیم و تأمل کنیم. بسیاری از توصیه‌های اقتصاددانان و روشنفکران دینی در ایران ساده‌انگارانه است، اگر زمانی مرگ بر سرمایه‌دار می‌گفتند، امروز درود بر سرمایه‌دار می‌گویند. ما باید از هر دو، اسطوره‌زدایی کنیم؛ دولت نجات‌بخش نیست و می‌تواند فاسد یا سالم باشد. از سویی بخش خصوصی و نظام بازار و سرمایه‌دار هم می‌تواند فاسد یا سالم باشد. ما با اسطوره‌ها سروکار نداریم، بلکه با واقعیت‌ها سروکار داریم

پرسش ما از جنابعالی این است که چه باید کرد؟ مدل پیشنهادی شما چیست؟

راه حل، همان رشد ارگانیک بخش خصوصی است. به تجربه دو دهه گذشته توجه کنید. در سال ۱۳۶۸ بحث خصوصی سازی مطرح شد و در سال ۱۳۷۲ در حال اوج گیری بود. با بروز مشکلاتی مانند تورم و بحران باز پرداخت استقراض خارجی و بحران ارزی بسیاری از نیروهای درون حکومت مانند مجلس و بیرون از حکومت مخالفت کردند و این روند متوقف شد. در واقع پس از سال ۱۳۷۲ خصوصی سازی صورت گرفت. شرکت های دولتی به سازمان تأمین اجتماعی و صندوق های بازنشستگی به صورت آرام در حال انتقال بودند. تجربه موفق ما در صنایع مختلف مانند بانک، بیمه، آموزش و... که باید آن را تقویت کرد، رقابت بخش دولتی با بخش خصوصی است. هم شرکت های دولتی داریم و هم شرکت های خصوصی. شرکت های خصوصی ده سال پیش سهم کمتری در صنایع مختلف داشتند، ولی امروز سهم آنها افزایش یافته است. مثلاً در صنعت لبنی پگاه که شرکت دولتی است با شرکت کاله و رامک رقابت می کند. فعالیت آنها در کنار هم، نقایص بازار را جبران می کند. در صنعت بیمه قبل از انقلاب، سهم دولت در بیمه ۵۵ درصد بود و ۴۵ درصد دست بخش خصوصی بود. پیش از انقلاب هم بانک دولتی و بانک خصوصی وجود داشت و با هم رقابت می کردند. در چین هم بانک خصوصی و بانک دولتی وجود دارد. من معتقدم که به صورت ناخود آگاه استراتژی رشد ارگانیک بخش خصوصی را انتخاب کردیم. حالا باید همین استراتژی را تقویت کنیم. باید ببینیم چه کنیم تا بخش خصوصی مشکلات کمتری داشته باشد. اگر امنیت قضایی ندارد، یا مجلس قوانین نامناسب وضع می کند یا دولت بخشنامه های ناگهانی می دهد یا نیروهای امنیتی و سیاسی در اقتصاد دخالت می کنند، باید این مسائل را کاهش دهیم. باور کنید وقتی در شرکت های دولتی بحث خصوصی سازی مطرح می شود، گویی زلزله رخ داده است. تمام کارکنان نگران اند که مالک بعدی با آنها چه خواهد کرد، آیا اخراج خواهند شد یا نه؟ در نتیجه از کارمند جزء گرفته تا مدیر همه به این فکر می افتند که چون قرار است خصوصی شود، باید امنیتی برای خودشان ایجاد کنند. می ترسند. اما رقابت بخش خصوصی با بخش دولتی برای نیروی انسانی شاغل، امنیت می آورد. مدیران، کارشناسان و کارکنان می گویند پس از بازنشستگی هم می توانیم در جای دیگری کار کنیم. مثل معلمان که پس از بازنشستگی در مدارس غیرانتفاعی کار

می کنند. ما باید ببینیم چرا مدارس غیرانتفاعی کم رشد کرده اند و چرا قیمت های بالایی دارند؟ چه کنیم تا تنوع را برای مصرف کنندگان فراهم کنیم، نه این که این دارایی و فرصت های محدود را تغییر مالکیت دهیم. ارزش دارایی های شرکت های دولتی بر مبنای برآورد سازمان حسابرسی نزدیک به ۳۰۰ هزار میلیارد تومان است و امروز نزدیک به ۴۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. وزیر اقتصاد اعلام کرد که درآمدهای شرکت های دولتی ۱۰۵ هزار میلیارد تومان است. در ایران برای ایجاد هر واحد درآمد حداقل باید ۴ واحد سرمایه گذاری کنیم. بنابراین، چیزی بیش از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان باید دارایی این شرکت ها باشد. اگر قرار است اینها را واگذار کنیم و پس اندازهای مردم را برداریم و به دولت بدهیم، دولت دوباره با اینها چه می کند. به عبارت دیگر، اگر قرار باشد اینها را واگذار کنیم، باید پس انداز بخش خصوصی را برداریم. اگر دولت اینها را سرمایه گذاری کرده که مجدداً سهم دولت افزایش یافته است، اگر اینها را هزینه جاری کرد، در نتیجه پس اندازهایی که قابلیت سرمایه گذاری داشته اند را به مصرف جاری دولت تبدیل کرده ایم و در واقع در فرایند انباشت سرمایه در ایران اخلاص ایجاد شده و به آن ضربه زده است. ما باید کاری کنیم که پس انداز بخش خصوصی وارد سرمایه گذاری شود. بنابراین با این استدلال ها، امروزه اجماعی بر سر بازنگری اصل ۴۴ وجود دارد و همه جریان ها و طیف ها، اعم از اصلاح طلب و اصولگرا از آن حمایت کرده اند. این راه، راه صحیح گذار به اقتصاد بازار نیست. در زمان نگارش اصل ۴۴ قانون اساسی زمانی که همه کشورهای دنیا می گفتند دولت نباید گسترش پیدا کند، ما تمام اقتصاد خود را در اختیار دولت قرار دادیم و امروز هم روند خصوصی سازی را تأیید می کنیم که اشتباه است.

مشکل گشای اقتصاد، رقابت است،

تبدیل انحصار دولتی به انحصار خصوصی می تواند توالی و

پیامدهایی را در اقتصاد ایجاد کند که

ضد خصوصی سازی باشد، یعنی

بخش خصوصی که اموال دولت را

در اختیار گرفت، ورود بخش

خصوصی تازه را سد می کند.

در حالی که باید اجازه داد تا بخش

خصوصی وارد فعالیت ها شود



امنیت، عامل مهمی است؛

سرمایه گذار صنعتی مثل

سرمایه گذار تجاری نیست و باید

محاسبات پنج ساله و ده ساله

داشته باشد

یکی از مولفه های فضای

کسب و کار، امنیت و قانون مداری است.

ثبات قانونی و ثبات سرمایه داری با هم عجین

هستند. اگر ثبات قانونی نباشد، سرمایه داری

هم آینده خوبی نخواهد داشت.

در خاطرات خسروشاهی که هم

وزیر بازرگانی و هم از سرمایه داران بزرگ

بود، آمده؛ که یکی از بزرگ ترین خطاهایی

که شاه مرتکب شد، گسترش مالکیت ها

بود به طوری که بخش خصوصی را ملزم

کرد که ۴۹ درصد از مالکیت شان را به

کارکنان واگذار کنند. یک تصمیم ناگهانی

گرفته شد و این کار نوعی بی ثباتی را در

فضای اقتصادی ایران به وجود آورد.

نهادهای بین المللی و سرمایه گذاران، این

مسائل را رصد می کنند و گزارش می دهند

که ما در تغییر قوانین و مقرراتمان چه

نکاتی را رعایت می کنیم و این که رویه های

حاکم بر تغییر قانون لحاظ شده یا نه؟ یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های محیط کسب و کار، میزان حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون بر محیط کسب و کار را در کشورها اندازه‌گیری می‌کنند، هم از طریق نظرسنجی و هم از طریق ثبت متغیرهایی مانند شیوه‌های تغییر قانون. هر ساله اعلام می‌کنند که میزان حاکمیت قانون در یک کشور چقدر است و از آن با عنوان شاخص‌های حکمرانی خوب نام می‌برند.

آیا نظر شما این است که همین روند را تقویت کنیم؟ برای نمونه آنچه که در صنایع لبنیات، بیمه، بانک‌ها و دانشگاه‌ها اتفاق افتاد؟

بله، مثلاً در بخش آموزش عالی سال‌ها انحصار دولت و دانشگاه آزاد بود و دانشگاه آزاد سال‌ها جلوی ایجاد رقیب را می‌گرفت. بخش خصوصی از مدت‌ها قبل درصدد تأسیس دانشگاه بود، در حالی که بسیاری از جوانان ما برای تحصیل، به کشورهای مثل دبی و مالزی می‌روند. این انحصار در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی شکسته شد و بخش خصوصی دست به ایجاد دانشگاه زد. به نظر می‌رسد این روند باید ادامه پیدا کند و دانشگاه‌های خصوصی بیشتری در کشور ایجاد کنیم. این امکان وجود دارد و لزومی هم به تغییر مالکیت دانشگاه‌های دولتی نیست، در دیگر صنایع نیز باید همین استراتژی تعقیب شود.

آیا بازار بورس سهام ظرفیت پذیرش ۱۴۰ میلیارد دلار یعنی ده برابر ظرفیت کنونی خود را دارد؟

یکی از مشکلات ما، آماده نبودن بازار سهام است. در کشورهای اروپایی و آمریکا بازار سهام حداقل صدسال قدمت دارد، اما بازار سهام ایران در سال ۱۳۴۹ افتتاح شد و در سال ۱۳۵۷ تعطیل شد و تا ۱۳۷۰ تعطیلی آن ادامه داشت. در مجموع ما بیشتر از سی سال تجربه بازار سهام نداریم. بازار سهام ایران امروز از بسیاری از کشورهای پیشرفته از جمله آلمان بزرگ‌تر یا به معنای واقعی متورم شده است. بازار سهام ژاپن تا قبل از ۱۹۸۰، یک بازار سهام کوچک بود. ما نمی‌توانیم در کوتاه‌مدت بازار سهام خود را گسترش دهیم. بازار سهام در زمانی می‌تواند گسترش پیدا کند که دولت قدرت نظارت روی سهام‌داران بزرگ و مدیران را داشته باشد. برای این‌که بازار سهام بتواند خوب کار کند، باید دولت سیستم حسابداری شفاف را برای شرکت‌ها تعریف کند و بتواند از سهامداران خرد حمایت کند. در همه‌جای دنیا، سهامداران

عمده و هیئت‌مدیره می‌توانند چنان حساب‌سازی کنند که سهامدار خرد ضرر کند بزرگ‌ترین فاجعه آن، شرکت انرون در آمریکا بود. قیمت سهام این شرکت ۹۹ دلار بود، اما بعد از بحران تبدیل به ۳۰ سنت شد، چون مدیرعامل با هیئت‌مدیره و حسابدار این شرکت حساب‌سازی کرده بودند و تبدیل به یکی از رسوایی‌های بزرگ شد. حسابرس آن "اندرسون" یکی از شرکت‌های بزرگ حسابرسی دنیا بود که پس از این ماجرا منحل شد؛ زیرا ۲۰۰ میلیون دلار رشوه گرفته بود می‌بینیم در چنین کشورهایی که حسابرسی تا این حد رشد کرده است، این چنین رسوایی رخ می‌دهد. بازار سهام در آمریکا از چنان اهمیتی برخوردار است که وقتی بخواهند رئیس سازمان بورس را انتخاب کنند رئیس جمهور، رئیس سازمان را به انجیل قسم می‌دهد؛ یعنی آنها می‌دانند که بازار سهام، به قول استیگلیتز، شبکه و سیستم عصبی اقتصاد است و هرگونه اختلالی در این سیستم عصبی، کل اقتصاد را مختل می‌کند.

بخصوص در آمریکا که ابتدا بنگاه‌های اقتصادی تشکیل شد و دولت به دنبال آن به وجود آمد، اگر فساد در این بنگاه‌ها به وجود آید این فساد سیستماتیک و فراگیر خواهد شد!

حالا در کشوری مثل ایران که سی سال بیشتر تجربه بازار سهام را ندارد و آن هم سی سال مستمر نبوده و از سوی دیگر نهادهای بخش خصوصی رشد نکرده‌اند و علم حسابرسی پیشینه چندانی ندارد، انجمن حساب‌رسان خبره در ایران سابقه‌ای کمتر از ۵ سال دارند. دولت هم فاقد قدرت نظارت است، ما چگونه می‌خواهیم سهامداری خرد را ایجاد کنیم؟ چگونه می‌توانیم ۵۰۰ هزار تومان سهام به مردم بدهیم؟ در چکسلواکی این کار را کردند. دولت، سهام را با قیمت‌های بسیار ارزان عرضه کرد، یعنی سهامی که در چک به مردم دادند، ۳۰ دلار بود. بعد از ده سال قیمت سهام به ۱۵ دلار رسید. در روسیه هم این سهام را به‌طور رایگان به مردم دادند. از رئیس سازمان خصوصی‌سازی روسیه که آناتولی چوبایس نام دارد و چند ماه پیش هم به ایران آمده بود و در حال حاضر مسئول سازمان انرژی روسیه است، پرسیده بودند خصوصی‌سازی کوپنی (Voucher) را تعریف کنید. او گفته بود من در یک کلام توصیف می‌کنم و آن یک کلام را سه بار تکرار کرد و گفت: دزدی، دزدی، دزدی. یعنی تمام اینها را مدیران و سهامداران عمده دزدیدند. حال ما چگونه در ایران می‌خواهیم این تجربه را تکرار کنیم. بازار سهام در دبی و عربستان هم تاکنون جواب

تجربه موفق ما در صنایع مختلف مانند بانک، بیمه، آموزش و... که باید آن را تقویت کرد، رقابت بخش دولتی با بخش خصوصی است. هم شرکت‌های دولتی داریم و هم شرکت‌های خصوصی. شرکت‌های خصوصی ده سال پیش سهم کمتری در صنایع مختلف داشتند، ولی امروز سهم آنها افزایش یافته است

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های محیط کسب و کار، میزان حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون بر محیط کسب و کار را در کشورها اندازه‌گیری می‌کنند، هم از طریق نظرسنجی و هم از طریق ثبت متغیرهایی مانند شیوه‌های تغییر قانون. هر ساله اعلام می‌کنند که میزان حاکمیت قانون در یک کشور چقدر است و از آن با عنوان شاخص‌های حکمرانی خوب نام می‌برند

نداده است. برای این که منطقه خاورمیانه، منطقه ای سیاسی است و کانون بحران است. این منطقه، تیتراول خیرهای جهان است. در امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، ۴ روز بازار سهام تعطیل شد. در صورتی که بانک های آنجا تعطیل نشد. بازار سهام همه جای دنیا نسبت به مسائل سیاسی، حساس است. کشوری که با تحولات و تنش های سیاسی روبه روست و نمی خواهد زیر بار نظام بین الملل امریکایی برود، نمی تواند بازار سهام خود را گسترش بدهد؛ به این ترتیب، هر شوک سیاسی وارد سفره های مردم می شود.

آیا ممکن است کشورهای خارجی سهام را بخرند و صنایع ما به دست خارجی ها بیفتد؟

البته موانع قانونی وجود دارد که خارجی ها بتوانند حاکم بر بازار سهام شوند اما چه سهامدار خارجی و چه ایرانی، به محض یک رویداد سیاسی مهم، سهام خود را می فروشد و خارجی ها سریع تر این کار را انجام می دهند.

مهندس سبحانی معتقد است که صنایع دولتی ما چون مدیریت خوبی ندارند ضرر می دهند. باید اول مدیریت آنها از طریق بنگاه های مدیریت صنعتی اصلاح شود و بعد که پول رسان شدند،

وارد بازار بورس شود. اما اگر در وضعیت ضرردهی کنونی به بازار بورس برود، عرضه سهام زیاد می شود و قیمت سهام بورس پایین می آید.

من هم با نظر ایشان موافقم. مادر اواخر مجلس ششم، مجموعه مطالبی را ترجمه کردیم و من مقدمه ای بر آن نوشتم. اصل این کتاب از به بانک جهانی است. نام این کتاب "بهبود عملکرد شرکت های دولتی" است. بحث این کتاب این است که ما چگونه می توانیم کارایی شرکت های دولتی را بالا ببریم. در ایران، بحث خصوصی سازی باعث شد بهبود مدیریت شرکت های دولتی مورد توجه قرار نگیرد. در مجلس ششم، ما یک پیشنهادهایی دادیم که در برنامه چهارم هم آمده اما متأسفانه اجرا نمی شود.

راهکار شما برای بهبود وضعیت شرکت های دولتی چیست؟

استراتژی ای که من پیشنهاد می دهم این است که شرکت های دولتی را اصلاح مدیریت و ساختار کنیم و آنها را در رقابت با بخش خصوصی قرار دهیم. اینها در طول زمان، سهم شان در اقتصاد کم می شود. شاید کم کم که اقتصاد رشد کرد و قدرت بخش خصوصی افزایش پیدا کرد و محیط کسب و کار خوب شد، بتوانیم

به دنبال خصوصی سازی شرکت های دولتی برویم. مدیریت شرکت های دولتی ما؛ از یک مشکل کلیدی و اساسی رنج می برد. مشکل این است که شرکت های دولتی ما فاقد هیئت مدیره واقعی هستند. بر اساس قانون تجارت و عرف دنیا، مجمع باید هیئت مدیره را انتخاب کند و هیئت مدیره باید مدیرعامل را انتخاب کند. این ساختار شبیه به ساختار حکومت در انگلستان است که مردم، مجلس را انتخاب می کنند، مجلس نخست وزیر را انتخاب می کند. این در قانون تجارت ایران و همه جای دنیا هست و تنها در کشورهایی مثل آلمان متفاوت است و ساختاری دموکراتیک تر دارد. هیئت مدیره نقش مجلس را بازی می کند، سیاستگذار است و مدیرعامل نقش مجری را دارد. هیئت مدیره باید نظارت کند که مدیرعامل چه می کند. در دهه ۵۰ و بعد از انقلاب این ساختار در ایران عوض شد. مجمع، مدیرعامل را انتخاب کرد و مدیرعامل، هیئت مدیره را پیشنهاد می کند! هیئت مدیره، معاونان مدیرعامل هستند. به این ترتیب ما، در شرکت ها یک نهاد نظارتی و سیاستگذاری مستقل نداریم. اگر فساد صورت بگیرد، اعضای هیئت مدیره جرأت

مخالفت با مدیرعامل را ندارند. اضافه کار هیئت مدیره به دست مدیرعامل است. ما باید در ابتدا ساختار این شرکت ها را درست کنیم و این شرکت ها را به قانون تجارت برگردانیم و به شیوه ای منطقی برگردیم. برای نمونه شما بانک ملی را نمی توانید بدون هیئت مدیره انتخاب کنید. در قانون تأمین اجتماعی آمده است که آن سازمان باید هیئت مدیره داشته باشد، اما متأسفانه این قانون اجرا نمی شود و عملاً یک نفر سازمان را اداره می کند. بدیهی است که اگر یک نفر بخواهد چهار هزار میلیارد تومان را به تنهایی اداره کند، این نهاد ناکارآمد و سیاسی می شود. با عوض شدن وزیر، همه سیاست ها و مدیران عوض می شوند. من معتقدم شرکت ملی نفت ایران یا بانک ملی و صادرات یا بیمه ایران باید اصلاح ساختار شوند و سیستم حسابداری آنها درست شود. شرایط احراز برای عضویت در هیئت مدیره تعریف شود، نهادهای مزاحم در شرکت های دولتی کاهش یابند، باید به سراغ بهبود عملکرد این شرکت ها و اصلاح ساختار آنها برویم. پس از سال ۱۳۶۹ قرار بود اساسنامه شرکت ملی نفت ایران به مجلس بیاید، اما هنوز این اساسنامه به مجلس نیامده است.

بازار سهام در زمانی می تواند گسترش پیدا کند که دولت قدرت نظارت روی سهام داران بزرگ و مدیران را داشته باشد. برای این که بازار سهام بتواند خوب کار کند، باید دولت سیستم حسابداری شفاف را برای شرکت ها تعریف کند و بتواند از سهامداران خود حمایت کند. در همه جای دنیا، سهامداران عمده و هیئت مدیره می توانند چنان حساب سازی کنند که سهامدار خود ضرر کند بزرگترین فاجعه آن، شرکت انرون در امریکا بود

بازار سهام همه جای دنیا نسبت به مسائل سیاسی، حساس است. کشوری که با تحولات و تنش های سیاسی روبه روست و نمی خواهد زیر بار نظام بین الملل امریکایی برود، نمی تواند بازار سهام خود را گسترش بدهد؛ به این ترتیب، هر شوک سیاسی وارد سفره های مردم می شود

بزرگ‌ترین ثروت این کشور در اختیار شرکت ملی نفت ایران است و این شرکت بدون داشتن اساسنامه اداره می‌شود. پتروشیمی ایران هم همین‌گونه است.

نتیجه می‌گیریم که اگر شرکت‌های دولتی اصلاح مدیریت شوند و قیمت سهام را بالا ببرند، حداقل، دولت در این تغییر مالکیت سودی هم می‌برد. اما حالا نه تنها از آن سود نمی‌برد، بلکه ضرر می‌کند و بورس را هم تضعیف می‌کند. دقیقاً درست می‌فرمایید.

دیدگاهی در مطبوعات خارجی مطرح شده که شورای راهبردی روابط خارجی، خصوصی‌سازی را مثبت تلقی کرده و آن را به روند میانه‌روی در برابر تندروی و فشارهای سنگینی که روی ایران است مربوط دانسته. آقای هاشمی رفسنجانی هم در خطبه‌های نماز جمعه از روند خصوصی‌سازی حمایت کرد.

البته اقتصاددانان روی موضوع خصوصی‌سازی خیلی اصرار داشتند. حدود ۱۵ سال است که از دانشگاه‌های ایران چیزی جز این حرف بیرون نمی‌آید. اجماع فراگیری در این زمینه وجود دارد. در نشریات اقتصادی هر روز یک سرمقاله در مورد این اصل و

تأثیرات مثبت آن نوشته می‌شود. به نظر من، جدا از مباحث اقتصاد سیاسی و دادن سهام عدالت به مردم که برای دولت محبوبیت می‌آورد، اندیشه‌های اقتصادی هم موثر بوده‌اند. آلترناتیو و جایگزین دیگری در کشور بسط داده نشده است. یک دلیل آن هم، این است که، کارشناسان دگراندیش اقتصادی در سمت‌های اجرایی نیستند و توان بسط اندیشه‌های خود و نگارش کتاب و کار مطالعاتی بیشتر را ندارند. بسیاری از اقتصاددانان هنوز در الگوی بانک جهانی تعدیل میسر می‌کنند. ما تجربه بحران شرق آسیا و تجربه اروپای شرقی و بلوک شرق را داریم. گزارش‌های سال‌های اخیر بانک جهانی یک تجدیدنظر را نشان می‌دهد. گزارش سال ۱۹۹۸ بانک جهانی، کتاب بسیار مهمی است که به فارسی ترجمه شد و نام آن "نقش دولت در جهان در حال تحول" است و وزارت بازرگانی آن را چاپ کرده است، می‌گوید باید به دنبال توانمند کردن دولت و فسادزدایی از آن باشیم. یا گزارش ۲۰۰۲ بانک جهانی که عنوان "ساخت نهادها برای بازار" (Building Institution for Market) دارد و می‌گوید که بازار همیشه خوب نیست و کارکرد خوب آن نیازمند مقدماتی است. ما باید نقاط ضعف بازار را حل کنیم

و نهادهایی را ایجاد کنیم که بازار بتواند کارکردهای درستی داشته باشد. اینها در بحث‌های کارشناسان کمتر آمده و ما بحث‌هایی را مطرح می‌کنیم که در دنیا عوض شده است.

سنای امریکا تصویب کرده که سیاست صنایع اتومبیل‌سازی عوض شود و ماشین‌ها در هر صد کیلومتر ۳/۵ لیتر بیشتر نسوزانند. این یک نظارت و توصیه دولتی است، اما کل صنایع را تغییر می‌دهد. نقش دولت در آنجا بسیار تأثیرگذار است. جنگ را دولت ایجاد کرده و تمام امریکا تابع جنگ شده است؛ مگر می‌شود بخش‌های خصوصی تابع جنگ نشوند؟ پزشکی که از نواورلثان لوژی‌یانا به ایران آمده بود و یکی از بیمارستان‌های بزرگ نواورلثان را اداره می‌کرد می‌گفت پس از توفان کاترینا بسیاری از مجروحان را به آن بیمارستان بردند و برق بیمارستان قطع شد. پزشکان به رئیس بیمارستان می‌گویند اگر یک مولد برق خریداری شود، بیمارستان راه می‌افتد و می‌تواند بیماران را مداوا کند. رئیس بیمارستان گفته بود من درباره این بحران مسئولیتی ندارم. در حقیقت به لحاظ منفعت طلبی، کارفرما مسئولیتی نداشت. توفان کاترینا نشان داد که بخش خصوصی در بحران‌ها لنگ می‌ماند و به دنبال سود است.

یکی از بحث‌های روز دنیا مسئولیت اجتماعی (Social Responsibility) در شرکت‌های خصوصی است. در شرکت‌های خصوصی مسئولیت اجتماعی نیست و دولت باید به گونه‌ای این مسئولیت اجتماعی را با هدایت شرکت‌ها ایجاد کند. این مسئولیت‌ها در محیط زیست و نوسانات اقتصادی و تأمین منافع ذی‌نفعان، مختلف است. اگر بخش خصوصی این قید و بندها را نداشته باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که بخش خصوصی و بازار و سرمایه‌داری، آن منافع را تأمین کند. متأسفانه در میان روشنفکران و اصلاح‌طلبان هم، هرگاه از این حرف‌ها زده شد گفتند که آن فرد چپ و سوسیالیست و کمونیست است. طرفداران اقتصاد بازار هم همین حرف‌ها را می‌زنند. بیاییم این قدر قطبی فکر نکنیم.

از این که وقت خود را در اختیار نشریه گذاشتید بسیار متشکریم و امیدواریم این بحث مهم، به شکل آکادمیک ادامه یابد...

من نیز از شما و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران سپاسگزارم.

استراتژی‌ای که من پیشنهاد می‌دهم این است که شرکت‌های دولتی را اصلاح مدیریت و ساختار کنیم و آنها را در رقابت با بخش خصوصی قرار دهیم. اینها در طول زمان، سهم‌شان در اقتصاد کم می‌شود. شاید کم‌کم که اقتصاد رشد کرد و قدرت بخش خصوصی افزایش پیدا کرد و محیط کسب‌وکار خوب شد، بتوانیم به دنبال خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی برویم

در قانون تأمین اجتماعی آمده است که آن سازمان باید هیئت‌مدیره داشته باشد، اما متأسفانه این قانون اجرا نمی‌شود و عملاً یک نفر سازمان را اداره می‌کند. بدیهی است که اگر یک نفر بخواهد

چهار هزار میلیارد تومان را به تنهایی اداره کند، این نهاد نا کارآمد و سیاسی می‌شود. با عوض شدن وزیر، همه سیاست‌ها و مدیران عوض می‌شوند

بخش خصوصی واقعی: تلاش و تولید به جای انحصار، رانت و رابطه

گفت‌وگو با بهرام بیانی

مدیریت تابعی است از چگونگی مالکیت، مدیریت بخش خصوصی متناسب با نوع کار و سود اوست، چرا که بخش خصوصی تا سود ندهد کارش راه نمی‌افتد، لازم‌هاش مدیریتتی با بازده بالا و سودآوری است. انتقال مالکیت از بخش دولتی به خصوصی اگر به مدیریت بهتر و بازدهی بیشتر منجر نشود، نتیجه معکوس می‌دهد.

آیا اگر انتقال به بخش خصوصی اجرایی شود، نتیجه مدیریت بهتر و بازدهی بیشتر خواهد بود؟

ببینید این فکر کاملاً مثبت است، ولی ۸۰٪ صنایع دولتی ای که باید به بخش خصوصی منتقل شود دو قسمت است، تعدادی سودآور است و تعدادی هم نیست. آنهایی را که سودآور نیست نمی‌توان به بورس برد. هیچ‌کس خریدار سهام موسسه زیان‌ده نخواهد بود، چون بورس است یعنی سهام برای سود خریداری می‌شود. وقتی دو اگلمان یکی شد می‌خواستند صنایع دولتی اگلمان شرقی را خصوصی کنند. ابتدا دولت با برنامه‌ریزی خوب سرمایه‌گذار می‌هنگفتی کرد تا این که صنایع سودآور شود، بعد که سودآور شد، در بورس قابلیت عرضه پیدا کرد. در ایران هم اگر بخواهیم درست عمل کنیم، باید ابتدا صناعی را که سودآوری ندارد به صنایع سودآور تبدیل کنیم تا بتوانیم وارد بورس کنیم. در باره صنایع سودآور باید گفت: این حجمی را که می‌خواهند از یک بخش اقتصادی به یک بخش دیگر منتقل کنند به نسبت توانایی سازمان بورس، خیلی بزرگ است. بورس ما بتایر محاسبه یکی از کارشناسان مطلع، آقای حسین عبده تهریزی، در بهترین شرایط، پذیری ۴۰ میلیارد دلار نقل و انتقال است که ۱۰ میلیارد آن می‌تواند سهم بخش خصوصی باشد. بورس، توانایی پذیرش این حجم یعنی ۴۰ میلیارد دلار را به هیچ وجه ندارد، مگر این که در تمام استان‌ها و مراکز اقتصادی - که توانایی بالقوه ایجاد سازمان بورس وجود دارد دفتر بورس ایجاد کنند و اضافه بر آن زمینه را به لحاظ فرهنگی توسط رادیو، تلویزیون و سیستم آموزشی آماده کنند، آن‌گاه دستگاه بورس، توانایی پذیرش چنین حجمی از دادوستان را پیدا خواهد کرد. البته توجه دارید که این کاری است طولانی و محتاج به زمان که کارشناسان این موضوع باید در باره آن نظر دقیق بدهند.

ممکن است تعریف خود را از توانایی یا ظرفیت پذیرش بورس بگویید؟

هر دستگاهی بر حسب طبیعتش یک حجم کاری را می‌تواند قبول کند. بورس کنونی به دلیل محدودیت‌هایی که دارد، بیش از ۴۰ میلیارد دلار نقل و انتقال را نمی‌تواند انجام دهد. عوامل توانایی متعدد است؛ مدیریت، فضا، قدرت اقتصادی، فضای کارشناسی، تعداد کارشناسان گوناگون و امثال آن و... برای فهم بهتر ملاحظه فرمایید، وقتی پول نفت در اوایل دهه پنجاه یک مرتبه سرازیر شد، مرحوم مهندس مفرح، به عنوان یک بانکدار ملی می‌گفت: من با ۳۸۰۰۰ شعبه نمی‌توانم از عهده وظایفم برآیم. یعنی این حجم پول از حدود اقتصاد ایران به معنی اعم و از حدود سیستم بانکی به معنی اخص، خارج است.

در واقع به دلیل ناشی از همین موضوع، کنار رفت و بعدها درستی نظر او را همه به چشم دیدند. آقای مزملو میان هم در برنامه پنجم می‌گفت اهداف برنامه از حدود واقعیت ظرفیت اقتصاد ما خارج است. دیدیم که کاملاً درست گفته بود. یعنی توانایی و ظرفیت، تعیین‌کننده است. اهل فن، توانایی بورس و حجم این نقل و انتقال را چنین اندازه‌گیری کرده است که عرض کردم بر این مبنا؛ کار پیچیده است.

مگر با اصلاح مدیریت، نمی‌توان توانایی بورس را بالا برد؟

چرا، ولی به شرط توانایی و به شرط درک درست صورت مسئله، که آن هم زمان می‌خواهد. اصلاح مدیریت یعنی همین که در شهرستان‌ها دفتر بورس تشکیل بدهیم، تعداد کارشناس‌های بورس زیاد شود، مراجعه مردم به بورس بیشتر شود، اینها به معنی افزایش عرضه - تقاضا در بورس و بزرگ شدن آن است. همان‌طور که گفتم فقط قسمت سودآور را می‌توانیم وارد بورس کنیم. در روزنامه اقتصاد امروز نوشته بود فولاد مبارکه و سازمان گسترش، صنایع سودآورند و بناست بخشی از آنها به عنوان سهام عدالت وارد بورس تهران شود و بقیه را بین کارشناس‌های خود فولاد مبارکه تقسیم کنند؛ آقای مرتضی تمدن در کمیسیون اقتصاد مجلس می‌گوید: "در طول سال‌های گذشته یکی از مشکلات اقتصاد کشور برخورد با سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی بوده، زیرا این شرکت‌ها به لحاظ ساختاری تعریف درستی ندارند و معلوم نیست که کدام دولتی و کدام خصوصی و کدام سودآور یا زیان‌ده هستند." من روی هم رفته با انتقال به بخش خصوصی موافقم ولی این کار، زمان می‌خواهد و خودش محتاج به برنامه‌ریزی دقیق و حل مشکلات آن است. در دنیای امروز حل این‌گونه مسائل، بدون مشارکت سرمایه‌گذار خارجی جواب نمی‌دهد. باید تکنولوژی جدید و مدیریت جدید بیاید، فقط پول نیست.

این که می‌گویند فضای خصوصی سازی باید آماده شود و آقای محسن رضایی هم به آن اشاره کرده، منظور چیست؟

وقتی ما می‌گوییم اقتصاد ما مبنی بر نفت است آن هم در اختیار دولت یعنی بخش خصوصی ما اولاً نفتی بوده و ثانیاً کوچک است. شاید با مثالی این فضای خصوصی سازی را بتوانم روشن کنم. وقتی تنگ هوشیائونینگ می‌خواست خصوصی سازی را در چین شروع کند، از پایین شروع کرد آن هم در چند مرحله و در طول زمان. همه می‌دانیم اقتصاد چین در آن زمان کاملاً دولتی بود. در مرحله اول به کشاورزان گفت:

"اگر بیش از سهمی که به دولت می‌دهید، تولید کردید، مال خودتان." نفع آنها سهم دولت کم را نکرد بلکه برای تولید اضافی انگیزه ایجاد کرد. در مرحله دوم گفت این محصول اضافی قابل معامله است. خود این قابل معامله بودن و معامله کردن و دخالت نکردن دولت، آموزشی بزرگ در سطحی وسیع بود. می‌توانید این را شما بخرد و بفروشید، بعد گفت اگر کسی در زمین دولت با تلاش خود تولید اضافی اش خانگی ساخت متعلق به خودش است؛ نتیجه آن که عده‌ای که کشاورز بودند و محصول اضافه داشتند شروع کردند به فروش و خانه‌سازی. به این ترتیب، دولت چین به تدریج از

انتقال مالکیت از بخش دولتی به

خصوصی اگر به مدیریت بهتر و

بازدهی بیشتر منجر نشود، نتیجه

معکوس می‌دهد

بخش خصوصی ایران بخش

خصوصی نفتی است و بخش

خصوصی مبتنی بر کار و تلاش در

اقتصاد رقابتی نیست. در تاریخ

اقتصادی مان بخش خصوصی ما

عادت داشته که عمدتاً به وسیله

ارتباطاتش قسمتی از پول نفتی را که

درآمد دولت است به دست بیاورد

سهام دولت کم و به سهم کشاورزان اضافه کرد. این پروژه را فضا سازی برای بخش خصوصی واقعی یعنی مبتنی بر تلاش و کار می نامند. تنگ در قدم بعد گفت: آرزوی هر چینی این است که یک یخچال یک تلویزیون در خانه اش داشته باشد. (این مثال چین مربوط به مطالعه من در دوره دانشجویی است و با تکیه بر حافظه، آن را نقل می کنم.) برای این منظور دولت چین با توشیای ژاپن یک خط تولید مشترک راه انداخت و به تدریج دست کشاورز باز شد که با تولید و پول اضافی اش؛ تلویزیون، یخچال و ماشین لباسشویی بخرد. به تدریج در سطح روستا مالکیت و فعالیت مفهوم پیدا کرد.

در مقابل در ایران می گویم که می خواهیم یک مرتبه صنایعی مثل فولاد و نیروگاهها را خصوصی کنیم. اینها صنایعی است که حتی در مقیاس کوچک، دهها میلیارد تومان سرمایه گذاری لازم دارد که تازه ممکن است سود آور نباشد. چنین پولی را چطور بخش خصوصی یک مرتبه می تواند سرمایه گذاری کند؟ کدام بانک است که از این بخش خصوصی پشتیبانی می کند که بیاید سرمایه گذاری کند؟ در صنعت فولاد که با فروش یک میلیون تن در سال هم سود آور نیست، حجم سرمایه گذاری از عهده بخش خصوصی خارج است. مشکل حجم اسکناس در گردش و سیستم بانکی به جای خود محفوظ است. مشکل دیگر شکل گیری فضای خصوصی سازی، عدم وجود امنیت اقتصادی در ایران است. اگر امنیت وجود داشته باشد، سرمایه خودش می آید.

آب به جای پست می رود و سرمایه به جای امن. منتها در ایران این قدر ریسک بالاست که کسی حاضر نیست سرمایه گذاری کند. خلاصه این که؛ بخش خصوصی ایران بخش خصوصی نفتی است و "بخش خصوصی مبتنی بر کار و تلاش در اقتصاد رقابتی نیست." در تاریخ اقتصادی مان بخش خصوصی ما عادت داشته که عمدتاً به وسیله ارتباطاتش قسمتی از پول نفتی را که درآمد دولت است به دست بیاورد؛ ولی اساس کار بخش خصوصی واقعی مبتنی بر رقابت است، در حالی که در ایران بخش خصوصی ما هم عمدتاً انحصار طلب است. مثلاً تولید فلان نوع اسید در ایران تنها متعلق به یک شرکت خاص است، ۲۰٪ پتروشیمی، ۸۰٪ بخش خصوصی که همایش در انحصار یک شرکت است، کسانی که در باره بخش خصوصی صحبت می کنند می گویند دولت وظیفه اصلی اش این است که نگذارد انحصار به وجود بیاید و رقابت را در بین تولید کنندگان تضمین کند.

اما در زمینه هایی مانند پتروشیمی، فولاد و یا نیروگاه ها که قرار است به بخش خصوصی واگذار شود و سرمایه گذاری بسیار کلان احتیاج دارد، آیا زمینه وجود تولید کننده متعدد و رقابت و در نتیجه قیمت ارزان و کیفیت بهتر و رونق اقتصادی وجود دارد؟ روزنامه دنیای اقتصاد ۲۰ توصیه برای عملی شدن خصوصی سازی مطرح کرده است، یکی این است که: دارایی های عمده دولت باید در بازار سرمایه متبلور و در بورس وارد شود. در رابطه

با مشکلات بورس هم که صحبت کردیم. دیگر این که دارایی ها باید با قیمت واقعی معامله شود؛ یعنی چه؟ یعنی اگر شما سهام کارخانه فولاد را در بورس عرضه می کنید، اگر این کارخانه را در بورس دبی هم عرضه کنید حدوداً همین قیمت را برایش تعیین کنند، یعنی شاخص قیمت گذاری ما باید در داخل و در جهان و یا لااقل در بورس منطقه یکسان باشد. یکی از مشکلات عمده ماکه روزنامه دنیای اقتصاد از آن نام می برد کمبود نقدینگی بخش خصوصی واقعی است. برای رفع چنین مشکلی توصیه می کند حداقل ۷۰٪ از نقدینگی موجود که حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان است یعنی ۷۰ هزار میلیارد تومان به اضافه حدود ۵۰٪ از سرمایه های ایرانیان خارج از کشور و همچنین سرمایه های سرگردان حوزه خلیج فارس جذب این بازار بشود. البته این سوال کاملاً مطرح است که چنین سیالی که ما آن را پول می نامیم در کدام سیستم انتقال، در کدام شبکه لول کشی می خواهد از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب ایران جریان پیدا کند؟ مگر ما می توانیم در شبکه لول کشی آب تهران هر حجمی از آب را که اراده کنیم به جریان در آوریم؟ اضافه بر آن؛ آیا جمیع شرایط بخصوص امنیت به اندازه کافی جمع است که این نقدینگی ها وارد کشور شود؟ وجود امنیت و فضای خصوصی سازی یعنی این که بنده با خیال راحت آپارتمانم را بفروشم و پول آن را از طریق بورس به بخش صنعت ببرم و مردم ترجیح بدهند که در بورس سهام بخرند تا زمین و ملک و دلار و... مشکل دیگر این است که سازمان های شبدهولتی آشکار و سازمان های شبدهولتی پنهان با ابزارهای خود رقابت غیر منطقی برای بخش های دیگر ایجاد نکنند. گاهی به نظر می آید که مشکل اقتصادی ایران، سیاسی است و این مسائل سیاسی است که ناامنی اقتصادی در ایران به وجود آورده و مانع شکوفایی اقتصاد ایران و ایجاد بخش خصوصی آزاد و فعال شده است.

کسانی که در باره بخش خصوصی صحبت می کنند می گویند دولت وظیفه اصلی اش این است که نگذارد انحصار به وجود بیاید و رقابت را در بین تولید کنندگان تضمین کند. اما در زمینه هایی مانند پتروشیمی، فولاد و یا نیروگاه ها که قرار است به بخش خصوصی واگذار شود و سرمایه گذاری بسیار کلان احتیاج دارد، آیا زمینه وجود تولید کننده متعدد و رقابت و در نتیجه قیمت ارزان و کیفیت بهتر و رونق اقتصادی وجود دارد؟

دارایی ها باید با قیمت واقعی معامله شود؛ یعنی چه؟ یعنی اگر شما سهام کارخانه فولاد را در بورس عرضه می کنید، اگر این کارخانه را در بورس دبی هم عرضه کنید حدوداً همین قیمت را برایش تعیین کنند، یعنی شاخص قیمت گذاری ما باید در داخل و در جهان و یا لااقل در بورس منطقه یکسان باشد

آشکار و سازمان های شبدهولتی پنهان با ابزارهای خود رقابت غیر منطقی برای بخش های دیگر ایجاد نکنند. گاهی به نظر می آید که مشکل اقتصادی ایران، سیاسی است و این مسائل سیاسی است که ناامنی اقتصادی در ایران به وجود آورده و مانع شکوفایی اقتصاد ایران و ایجاد بخش خصوصی آزاد و فعال شده است.

پیشنهاد خودتان چیست؟ این گام ها از کجا شروع شود؟

پاسخ این سوال کار یک نفر نیست بلکه پروژه تفصیلی و جمعی است.

شما نفس واگذاری به بخش خصوصی را مثبت تلقی می کنید، منتها برای آن شرایطی قائل اید...

شرایطی که آقای هاشمی، در نماز جمعه گفت مهم و دقیق است: "دولتی کردن کارها امروز جواب نمی دهد." ولی بخش خصوصی هم باید واقعی باشد و نه به نحوی از انحا، انحصاری یا نفتی و مبنی بر رابطه، یعنی همان بخش خصوصی که مد نظر علمای اقتصاد است. اضافه بر آن بخش خصوصی هم حتی در مناسبترین شرایط در مواقع قادر به حل مشکلات اقتصادی جامعه نیست و باید دولت مقتدر ملی حتماً در کار باشد و گاهی مسئولیت های بزرگ اقتصادی را بتواند برای زمان محدود تقبل کند. همان طرز فکری که مثلاً کینز "برای دولت تعریف می کند و بدون تردید؛ بعد از جنگ دوم، تنها راه حل بود.